شرح فقره‌ی «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة»

- ولایت امیرمومنان علی علیه السلام معیار واقعی وارد شدن به جنت
- صلوات بر نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، علّت کمال بهشت

ولایت امیرمومنان علی علیه السلام معیار واقعی وارد شدن به جنت

در شرح صفحه‌ی هفتاد و سوم بودیم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله ، إنّ اللّه وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلموا تسليما»[1].

حضرت علیه السلام با حمد الهی شروع کردند و بعد شهادتین را گفتند، توصیفی هم برای شهادتین آوردند، حال از آثار آن و مراحل بعدی صحبت می‌فرمایند. می‌فرمایند: با شهادتینی که توصیف کردم، مردم وارد بهشت می‌شوند اما با صلوات فرستادن بر پیامبر خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، به رحمت می‌رسند.

ظاهراً شبیه همین چیزهایی است که در تشهد هست، در صلات میت هست؛ شما که بر میت نماز می‌خوانید، بعد از تکبیر چه می‌گویید؟؛ شهادتان را می‌گویید. در تکبیر دوم، صلوات می‌فرستید. ترتیبش به این صورت است. شهادتان، صلوات، بعد هم استغفار برای مؤمنین و مومنات و بعد هم استغفار برای میت حاضر. در تشهد هم، همینطور است. اول شهادتان را می‌گویید، بعد از شهادتان صلوات است. خُب، حضرت رمز این ترتیب را در اینجا بیان فرموده‌اند. می‌گویند: اصل شهادتان «یدخلون الجنة»، این میخ کار است که به وسیله‌ی آن وارد بهشت می‌شوند. وقتی وارد بهشت شدند، به چه صورت است؟ بهشت، یک سرزمین و یک باغی نیست که همه در کنار هم بنشینند.

این جور یادم می‌آید که حضرت علیه السلام فرمودند: نگویید جنت و نار؛ بهشت و جهنم نگویید. «و اللّه ذی درجات»؛ بهشت و جهنم درجات دارد. در یک باغ تفریحی همه در کنار هم نشسته‌اند. در این باغ فیزیکی، همه در عرض هم هستند، در کنار هم می‌نشینند. اما در جنات در کنار هم نیستند. در درجات هستند. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: بالاتری‌ها می‌توانند سراغ پایینتری‌ها بیایند، اما پایینتری‌ها نمی‌توانند بالاتر بروند. قدرت وجودی را ندارند که به مرتبه‌ی بالاتر بروند.

لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «وبالشهادتين يدخلون الجنة»؛ کسی شهادتان را گفت وارد بهشت می‌شود. ولو شهادت به ولایت نباشد؟ یا باشد؟ این روایت را مکرر گفته‌ام، ولی زیبا است و تکرار آن خوب است، «وهو المسک ما کررته». به حضرت علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللّه این حدیث از جد شما درست است که فرمودند: «من کان آخرُ کلامِهِ لا إله إلا اللّه دخل الجنّة»[2]

ای «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ عِنْدَ مَوْتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[3]. حضرت علیه السلام فرمودند: درست است. «لا اله الاّ اللّهُ» بگویی حتی شهادتان هم نه. حتی یک شهادت به توحید هم بدهد، وارد بهشت می‌شود. «لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا و أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»[4]. در اینجا هم می‌فرمایند: «وبالشهادتين يدخلون الجنة».

خُب، کسی که به صرف «شهادتان» بوده است، داخل بهشت می‌شود ای نه؟ می‌گویی به حضرت علیه السلام عرض کردم صرف «لا اله الاّ اللّهُ» باشد، کافی است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: بله، این حدیث درست است. می‌گویی کمی تعجب کردم و عرض کردم ما که در جامعه هستیم، خیلی‌ها را می‌بینیم که اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیستند و بر «لا اله الاّ اللّهُ» هم می‌میرند. مردنشان به این است. مسلمان می‌میرد. کافر و مرتد نشده‌اند. عین عبارتی که به حضرت علیه السلام عرض کرد، این بود که گفت پس این مردم چه می‌شوند؟. حضرت علیه السلام یک کلمه فرمودند: «یسلب عنهم». خیلی عجیب است. یعنی آنچه که با شرط لا از ولایت بوده است. البته گاهی است که در استضعاف است و سر جایش قبول می‌کند. این مورد محل بحث ما نیست. اما کسی که قبول نمی‌کند و شهادتان را دارد و بدون آن است، حضرت علیه السلام فرمودند: «یسلب عنه». وقتی سر وقتش شد، همین «لا اله الاّ اللّهُ»ای که محور دخول است، از آنها گرفته می‌شود. راوی می‌گوید: مقداری تعجب کردم و حضرت علیه السلام هم تعجب را در من یافتند. گفتم خُب، یک عمر «لا اله الاّ اللّهُ» گفته است، یعنی چه «یسلب عنه»؟! خُب، ذهنها مختلف است. «یسلب عنه» معنا ندارد. می‌گوید: «فاطرق ملیا» ای «وقف ملیا». خلاصه مضمونش این است که حضرت علیه السلام سر مبارکشان را پایین انداختند و چند لحظه تأمل کردند. تأملی که من همیشه می‌گویم: نمی‌دانیم حضرت علیه السلام در این چند لحظه چه کار کردند. فقط آثارش را می‌بینیم. می‌گوید: حضرت علیه السلام چند لحظه تأمل فرمودند بعد سر مبارکشان را بالا آوردند و فرمودند: اسمت چیست؟؛ می‌گوید: هر چه فکر کردم که اسم من چه بود، نمی‌دانستم. از دوران قنداق، پدر و مادرم من را صدا می‌زدند. حالا حضرت علیه السلام می‌گویند اسمت چیست، یادم نیامد که نیامد. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: حالا دیدی چطور «یسلب عنهم»؟! تو اسمت یادت می‌رود، آنها هم سر وقتش فراموش می‌کنند.

منظور اینکه در دستگاه روایات اولیای خدا، «لا اله الا اللّهُ» برای دخول به جنت کافی است. در این جا هم حضرت علیه السلام می‌فرمایند شهادتان کافی است، یعنی آن شهادتانی که می‌ماند و به همراه خودش عاقبت به خیری را دارد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید،ج ۱، ص ۷۳.

[2]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۱.

[3]. همان، ج ۷۸، ص ۲۳۶.

[4]. شیخ صدوق، الأمالی، ج ۱، ص ۲۳۵.

صلوات بر نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، علّت کمال بهشت

«یدخلون الجنه»؛ با این شهادتان وارد بهشت می‌شوند. «وبالصلاة یانلون الرحمة»؛ حالا که وارد بهشت شدند، حالا صحبت درجات بهشت می‌شود. «الرحمة» در اینجا همان رحمت خاصه رحیمیه‌ای است که افراد مختلف در بهشت دارند.

شاگرد: صلات، به‌معنای عمل جوارحی خاص نیست؟

استاد: خیر؛ چون در نبالش می‌گوینند: «فأكثروا من الصلاة علی نبيكم»، منظور نماز نیست.

پس فعلاً ما از عبارت این را می‌فهمیم. اگر معنای دیگری از عبارت به ذهن شریف شما می‌آید، بفرمایید.

شاگرد: رحمت، درجه‌ای بالاتر از اصل دخول به بهشت است؟

استاد: بله؛ یک رحمت رحمانیه هست که در برخی از جاها به اصل الوجود تعبیر می‌کنند. کسی هم که در جهنم است، مخلوق خداوند هست. از مخلوق خداوند بودن که خارج نشده است. اصل فیض وجود را دارد. ولو در جهنم است. این بسط رحمت رحمانیه به‌معنای اصل افاضه‌ی وجود است؛ هدیه‌ی بسیطه‌ی اشیاء که در همه جا هست. اما رحمت رحیمیه، یعنی آن رحمت خاصه‌ای که کمال است. لبس بعد اللبس است. هدیه‌ی مرکب‌هایی است که کمال روی اصل وجود آن می‌آید. اینجا است که شروع می‌شود: «وبالصلاة یانلون الرحمة». لذا می‌فرمایند: «فاکثروا بالصلاة». یعنی این از آن‌هایی است که مدام بالا می‌رود. «فاکثروا» تا بالاتر بروید. «بشهادتان» اصل دخول به جنت است. با شهادتان رسیدید. اما اگر می‌خواهید بالا بروید، باید «اکثروا من الصلاة» داشته باشید. شبیه همان روایت «اقرأ و ارق»[1]. من مکرر عرض کرده‌ام. به ذهنم می‌رسد که یکی از بالاترین احادیث انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی، این حدیثی است که در کتب شیعه و سنی آمده است. در کافی شریف و کتب دیگر هست. خیلی عجیب است. هم قرآن‌شناسی است و هم انسان‌شناسی است.

---

[1]. شیخ کلینی، الکافی (چاپ اسلامیه)، ج ۲، ص ۶۰۶.